

شاهزاده خانمها بر خلاف زنان مسلمة با روی باز و بدون حجاب در آن مجلس شرکت کرده بودند. زنان حرمسرا و شاهزاده خانمها مجاز بودند که خودسرانه مجلس جشن و سرور تشکیل داده از مردان نیز دعوت نمایند. تیمور برای زنان و شاهزادگان کاخهای باشکوهی بنا کرده بود... در حال حیات تیمور، زنان حرمسرا در امور کشور مداخله نمی کردند؛ فقط بعضی اوقات موفق می شدند که از حدت و شدت خشم و غضب تیمور در سبازات شاهزادگان بکاهند...<sup>۱</sup> ابن عربشاه می نویسد: «علت سرگ سرسوز» چلبان ملک آن بود که وی شایعاتی در باره بیعتی و بیعصمتی بعضی زنان تیمور منتشر می ساخته است.<sup>۲</sup>

کلاویخو ضمن مسافرت از نیشابور تا جیحون، به محلی می رسد بنام «سالوگر» که زمام اداره آن سابقاً در دست روحانی مسلمانی بوده است، و بعداً زن بیوه ای اداره آن را به دست می گیرد. کلاویخو در وصف او می نویسد: «وی از ما به احترام پذیری کرد و دستور داد آنچه از خوراک و وسایل آسایش مورد نیاز ما باشد، به ما بدهند؛ و نیز این خانم برای صرف ناهار نزد ما آمد.»<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup>

کاترینوزنو، که در عهد اوزان حسن به ایران آمده است، در باره زنان در عهد اوزون حسن زنان می نویسد:

در میان آنان رسم و عادت بر این است که بانوان را کسی نبینند، و اگر دیده شوند این بدان ماند که در میان ما کسی زنا کرده باشد. از این رو هنگامی که زنان ایرانی در شهر و دژ گردش می کنند، یا بر اسب سوار می شوند و در سلک ملازمان شاه باشوهران خود به جنگ می روند، روی خود را با توری که از سوی اسب بافته اند می پوشانند. و این تور چنان ضخیم است که از میان آن به آسانی می توانند دیگران را ببینند اما رویشان را کسی نمی بیند...<sup>۵</sup>

وضع زنان در عهد صفویه در اثر رواج تعصب و اداسه حکومت معنوی روحانیان، وضع زنان بیش از پیش به وخاست گرایید. «روبنده بر روی انداختن و چادر به سر کردن، که از دوران پادشاهی شاه طهماسب رواج گرفته بود، در عهد دیگر سلاطین صفویه تشویق شد. با آنکه پاره ای از زنان به هنگام جنگ یاسفر بر اسب می نشستند و یادر تیراندازی و نیزه پرانی تسلط داشتند، معمولاً زندگی اکثریت محدود به خوردن و خفتن و بچه زاییدن بود. حتی زنان شاه عباس، از این قاعده کلی مستثنی نبودند، و آنها نیز موقع بیرون رفتن از حرمسرا روبنده بر روی داشتند و قاست خود را در چادر پنهان می کردند، مگر به هنگام شکار و در ملازمت شاه که همه جا قرق می شد و هیچکس حق نزدیک شدن به جایگاه مخصوص زنان را نداشت.

۱. رک: سفرنامه کلاویخو، ص ۱۶۱ (به نقل از: بارتولد، الخ بیگک و زمان وی، ترجمه حسین احمدی پور، ص ۵۷).
۲. ابن عربشاه، ص ۲۲۸ (از همان مأخذ).
۳. سفرنامه کلاویخو، ص ۲۵۱ (از همان مأخذ).
۴. الخ بیگک و زمان وی، ص ۵۷.
۵. سفرنامه های و نیزیان در ایران، هوشین، ص ۲۱۳.

بعضی اوقات نیز هنگام چراغانی شهر اصفهان، معمولاً یک شب به فرمان شاه محوطه مرکزی شهر و بازارها را از جمعیت بویژه افراد ذکور خالی می کردند تا خود شاه عباس و زنانش بلا مانع به گردش و خرید کالا مشغول شوند. در این قبیل موارد، زنان نجیب حق داشتند بدون نقاب یا چادر آزادانه حرکت کنند.»<sup>۱</sup>

استاد فلسفی در تأیید مطالب سابق الذکر می نویسد: «در زمان شاه طهماسب اول، که سردی متدین و در اسر به معروف و نهی از منکر، سخت متعصب بود، زنان ایران بسیار محدود و محجوب بودند. از خانه، مگر بحکم ضرورت، بیرون نمی آمدند و در کوی و برزن پیاده نمی گشتند. حتی در سواری نیز به فرمان شاه آزاد نبودند. شاه طهماسب فرمان داده بود که «... در هیچ قسمت، زن بر اسب ننشیند و اگر ضرورت اقتضا کند، تا ممکن باشد برزین سوار نشود، و لجام به دست نگیرد... و هر چند عجزه باشد در کنار معرکه قلندران و بازیگران مقام نکند...»

شاه عباس برخلاف جد خود تاحدی به زنان آزادی داد، بطوری که در زمان او جز زنان بزرگان و رجال کشور که بسیار کم از خانه بیرون می آمدند، زنان سایر طبقات در کوچه و بازار دیده می شدند، و حتی برای آنکه زنان هم از تماشای چراغان و آتش بازی و جشنهای شبانه



زنان مسلمان و مسیحی در عهد صفویه

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، پیشین، ص ۲۴۱.



محروم نمانند، ایشان را در اینگونه تفریحات وارد می‌کردند، و یک یا چند شب از چراغان و آتشبازی را مخصوص زنان می‌ساخت. از سال ۱۰۱۸ هجری قمری نیز دستور داد که روزهای چهارشنبه هر هفته، گردش چهار باغ اصفهان و پل سی و سه چشمه منحصر به زنان شهر باشد تا بتوانند با روی گشاده و بی‌نقاب در آنجا تماشا و تفریح کنند.<sup>۱</sup>

از تفریحات و سرگرمیهای زنان وابسته به طبقات متوسط و پایین اجتماع آگاهی و اطلاع کافی نداریم، ولی سورهان و جهانگردان عصر شاه عباس، جسته جسته، مطالبی که نمودار وضع اجتماعی زنان درباری است، در اختیار ما گذارده‌اند. «پی‌پترو دولواله جهانگرد، ضمن توصیف شکار شاه در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۰۲۷ در اطراف فیروزکوه، می‌نویسد: «... زنان حرم شاه در تیراندازی بسیار ماهرند... اگر تنها با شاه باشند با کمال چابکی و مهارت بر اسب می‌نشینند و با شمشیر و تیر و کمان به شکار می‌پردازند...»

### تفریح و دلخوشی زنان طبقه ممتاز در عصر شاه‌عباس

شاه‌عباس گاه با زنان خود تنها به شکار می‌رفت و در این گونه شکارها زنان با روی باز بر اسب می‌نشستند، و مانند مردان با تیر و کمان یا شمشیر و تفنگ به شکار می‌پرداختند. شاه، زنان حرم را نیز به تماشا می‌برد. در این شب، سربازان و مأموران شاه تمام سردان را از بازارها و میدانها و کویهایی که چراغان شده بود دور می‌کردند، و حتی کاسبان این قسمتها نیز دکانهای خویش را به زنی از نزدیکان خود می‌سپردند، و از آنجا دور می‌شدند. پس از آن، گروهی از خواجه‌سرایان شاه مدخل کویها و میدان و بازارها را می‌گرفتند و گذشته از مردان، زنان فقیر را هم، برای این که از دزدی و جیب‌بری جلوگیری شود، از آن حدود می‌رانددند... شاه‌عباس در این گونه شبها دستور می‌داد که در شهر جار زنند و تمام زنان جوان را از



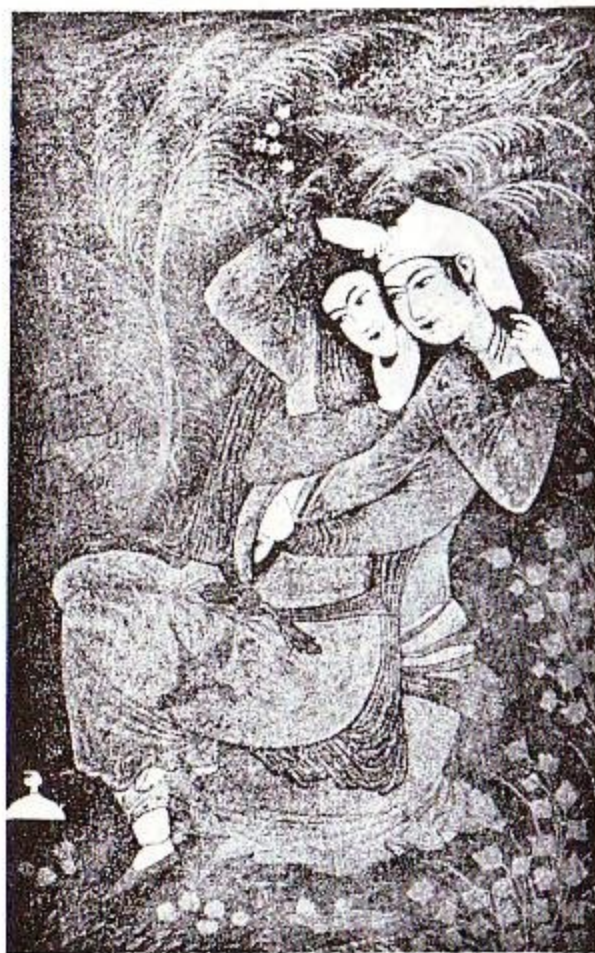
خانهای ایرانی در عهد صفویه

ایرانی و بیگانه به بازارها دعوت کنند. پس از فراهم شدن مقدمات، شاه با زنان حرم برای تماشا می‌آمدند. به نظر جهانگرد سابق الذکر: «لباس این چهل خانم... از اطلس یا پارچه‌های نخی رنگارنگ بود، هیچگونه زینت و زیوری جز یک کمر بند پهن زربافت نداشتند... به جای رشته‌های مروارید، دو رشته گلابتون بزرگ زرین بر سر آویخته بودند...» سپس می‌نویسد: «به عقیده من، زنان ایرانی خیلی شبیه زنهای شهر ناپلی<sup>۲</sup>، ما هستند که به تغییر و تنوع لباس

۱. رک: زندگانی شاه‌عباس اول، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۳۱.



و پیروی از «مدهای» نازه علاقه وافر دارند و می‌کوشند با خرج کم، ظاهری آراسته داشته باشند... زنان جوان هصدای دایره و «چهارپاره» در برابر شاه و دیگران به پا کوبی برخاستند. چهار پاره، چهار قطعه چوب آبنوس یا عاج بود که در دو دست می‌گرفتند و با آهنگ ساز بر هم می‌زدند... دیگر از تفریحات زنان حرمخانه شاهی، گردش در «چهار باغ» در روزهای



چهارشنبه بود. در این روزها زنان با روی گشاده و بی‌نقاب تا مدتی از شب در پرتو مشعلها و شمعها در آنجا به سر می‌بردند و به شادی و خنده و خوردن و نوشیدن می‌گذرانیدند. در این روز، تمام چهارباغ قرق می‌شد و در اطراف آن خواجه سرایان و ساموران خاصی از عبور مردان شهر جلوگیری می‌کردند. در چنین روزی، فروشندگان چهارباغ نیز همه زن بودند... در حرمخانه، شاه برای اینکه دل مشغولیهها و اندیشه‌های سیاسی خود را فراموش کند، با زنان به بازیها و شوخیهای گوناگون سرگرم می‌شد، یکی او را قلقک می‌داد، دیگری او را به سوی خود می‌کشید سومی گازش می‌گرفت، گاه نیز چند زن دست و پایش را می‌گرفتند و گردناتاق می‌چرخانیدند، سپس در هوا تاب می‌دادند و روی قالی می‌انداختند. شاه نیز با خنده‌های بلند آنها را به باد دشنام می‌گرفت. و این یکی از تفریحات او در حرمخانه بود...

زن و مرد ایرانی کار رضا عباسی از کتاب مینیاتورسازی در شرق اسلامی تألیف از تکت کر نل از کتاب شاه عباسی فلسفی ج ۲ ص ۲۲۲

هر وقت شاه همراه حرم بود، زنان بر اسب می‌نشستند و رو به خود را بالا می‌زدند و با روی گشاده حرکت می‌کردند، و شاه می‌گفت و می‌خندید. اما اگر شاه خود همراه حرم نبود، زنان را در کجاوه‌هایی که به پشت استر یا ستر گذاشته می‌شد، جای می‌دادند... فرمان شاه این بود که چشم نامحرم نبایستی به روی زنان حرم افتد، و اگر مردی بر سر راه ایشان دیده شود باید او را بیدرنگ بکشند.

شاه عباس هر وقت که با زنان و همخوابگان خود به گردش می‌رفت، فرمان می‌داد چار بزبند که سردان از راه عبور و مرور زنانش دور شوند. زنان جز درسیه‌مانیها و اجتماعات خانوادگی، هرگز در مجالس سردان حاضر نمی‌شدند، و با سردان بیگانه آشنا نمی‌شدند. سرگرمی آنان در خانه، سخن گفتن و خوردن و خندیدن، و گاه رقصها و آوازهای تنها و بی‌سرد بود؛

www.Bakhtiaries.com



زن زرتشتی

زیرا اصولاً در ایران آواز خواندن و نوازندگی و رقصیدن را دور از نجابت و شرافت می‌پنداشتند و اینگونه هنرمندیها را زشت و ناپسند و شایستهٔ مطربان می‌شمردند. بنابراین، اوقات بانوان حرم که انجام دادن کارهای خانگی را نیز با شأن و مقام خود مناسب نمی‌شمردند، بیشتر به خوردن و خفتن و پرگویی و تبلی می‌گذشت.<sup>۱</sup>

۱. زندگانی شاه‌عباس اول، پیشین، ۲۳، ص ۲۶-۲۵ (به‌اختصار).



«... شاه عباس یکی از دختران خود را به سرداری داده بود. ولی این رفتار زنی باشوهرش دختر شوهر خود را دوست نمی داشت و حتی به صورت او هم نگاه نمی کرد. عاقبت آن سردار، به شاه شکایت برد که بجای زن ماده ببری به او داده است و گفت که دخترت تا کنون دوبار به روی من خنجر کشیده است. شاه بسیار خندید و پرسید: در خانه چند کنیز سفیدداری؟ جواب داد: نزدیک چهل و پنج کنیز. شاه گفت: از اسبب مرتب با کنیزان خود بخواب و زن را با بی اعتنائی تنها بگذار. سردار دستور شاه را به کار بست. دو روزی نگذشت که شاهزاده خانم باخشم فراوان نزد شاهشکوه برد، که شوهرم همه خدمتکاران و کنیزان خود را از من عزیزتر می دارد. شاه جواب داد که حق با شوهر توست و آنچه کرده است به دستور من بوده، و بدختر نصیحت کرد که همان شب شوهر را به خوابگاه خویش خواند و با او سهربان باشد. دختر نیز چنین کرد و از آن پس، زندگی ایشان با عشق و سرور آمیخته بود...»<sup>۱</sup>

**مراسم و تشریفات عروسی**  
**در عهد شاه عباس**

یکی از کارهای خیرپیترو لاوله ایتالیایی در دوران اقامت در ایران، این بود که مقدمات عروسی خواهر زن خود را با یک نفرارسی فراهم کرد. وی در مکتوب پنجم خود، جریان این عروسی را اندکی بتفصیل شرح داده، و ما برای اطلاع خوانندگان از راه و رسم عروسیهای آن دوران، قسمتهای جالب آن را نقل می کنیم: «روز ۱۴ فوریه ۱۶۱۹ (۲۸، ۵۱، ق.) یکی از خواهران داساد به خانه ما آمد و برای عروس چشم روشنی آورد. این چشم روشنی طبق رسوم، یکی از اشیاء مورد علاقه زنان از قبیل سینه بند، گوشواره، دستبند و امثال آن باید باشد، که آورنده بادت خود عروس را با آن زینت می دهد... روز جمعه، ۱۵ فوریه، خانه ما پر از بانوان متعدد ارسنی و گرجی و آشوری و مسلمان بود و اندکی بعد از نیمه شب، داساد به اتفاق خویشان خود با صدای نقاره و طبل و آلات موسیقی دیگر به خانه ما وارد شد، و بدون این که قادر به دیدن عروس باشد، تا صبح با ما به صحبت نشست، زیرا رسوم و عادات محل چنین اقتضا می کند. البته در تمام مدت، نواهای موسیقی اداسه داشت. عروس در اتاق دیگر به سر می برد و تمام شب را بدون این که بخوابد، با بانوان دیگر به گفت و شنود مشغول بود. وی طبق رسوم و عادات محل، آرایش شده و دستهایش، حنا بسته بود. جالب توجهتر از همه این که صورتش را نیز با برگهای اکلیل زده به رنگ طلایی آراسته بودند... دور عروس چراغهای متعددی چیده بودند و روی صورت او تور ابریشمی صورتی رنگی قرار داشت که بر آن نقش یک خورشید طلایی به چشم می خورد.

بانوان، تمام شب زدند و خواندند و رقصیدند و برای این که نسبت به سردان نیز محبتی کرده باشند، بعضی اوقات جلو ما نیز این کارها را انجام دادند. معمولاً در بین ایرانیان، زنان با روی باز در حضور سردان حاضر نمی شوند و ارنیهای عیسوی نیز به تبعیت از آداب و رسوم کشور، این کار را نمی کنند، ولی چون ما فرنگی بودیم... زنهایمان می توانستند با روی باز جلو سردان بیایند. ولی سوقعی که ایرانیان مسلمان هم حضور دارند، زنهای ما روی خود را می پوشانند و طبق رسوم آنان رفتار می کنند. رقص توأم با آواز بانوان خالی از لطف نیست،

۱. سیاحتنامه شاددن، ج ۲، ص ۲۳۶ (به نقل از: زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۱۹۹).

و آنان در عین خواندن می رقصند، و به بدن خود هزاران گونه حرکات ملیح و جذاب می دهند. آوازه‌ها، عبارت از تصنیف‌هایی است که مناسب وضع مجلس است و بانویی که سردسته رقصه هاست، شعری می خواند و به جای مخصوص که رسید، همگی با هم جملاتی را تکرار می کنند. یک بانوی آسوری که «بیگی خانم» نامیده می شد، گرچه روی زیبایی نداشت ولی بسیار شیرین بیان بود و قدوبالای رشیدی داشت. این آوازه‌ها و رقصها را خوب می دانست و به این مناسبت غالباً سردستگی بانوان را بر عهده داشت...

در این صفحات، زنان جز دید و بازدید، تفریح دیگری ندارند، و این سلاقتها غالباً توأم با خوردن و نوشیدن و خواندن و رقصیدن است. صبح شنبه، همین که روز بالا آمد، همگی به کلیسای «کرملیهای برهنه‌پا» رفتیم، و در آنجا بعد از انجام دعای عروسی مراسم اعتراف و تعمید را بجای آورد. سپس همگی سوار بر اسب شدیم، و عروس را به جلغا هدایت کردیم... گروه راسگران با ساز و طنبور و دایره‌زنگی و نقاره جلو ما می زدند و می خواندند. قسمتی از آنان را داساد فرستاده بود و عده دیگر، کسانی بودند که قبلاً در خانه ما حضور داشتند. وقتی که تشریفات کلیسایی تمام شد، به همین نحو، عروس را به خانه خواجه آبدیک (پدر-خوانده داساد) بردیم... طبق آداب و رسوم، تمام روز را در خانه خواجه ماندیم. این سهمانیها معمولاً یک روز و یک شب به طول می انجامد...»<sup>۱</sup>

شاردن، که بین سالهای ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۷ م. (۱۰۷۵ تا ۱۰۸۸ هـ. ق.) چندین بار در ایران توقف کرده است، راجع به موقعیت اجتماعی زنان، چنین می نویسد: «زنان حرم شاهی هرگز از مقر خود خارج نمی شوند، و در ایران سهمترین زنان کسانی هستند که کمتر از خانه خارج می شوند، و دیگران را به حضور خود می پذیرند. گاه خواهری برای ملاقات خواهر خود می رود و یا خواهرزاده‌ای از برادرزاده خود دیدن می کند. علاوه بر این، در موارد فوق العاده و استثنایی، نظیر عروسی و سرگ و میر یا اعیاد مهم ملی و مذهبی، دیدوبازدیدهایی صورت می گیرد. دیدوبازدیدها گاه شش یا هفت روز طول می کشید، و زنان همراه خود، دختر و خواجگان وعده‌ای خدسه می بردند و تعداد آنها بر حسب نظر شوهر خانم و درجه اعتمادی که نسبت به محیط جدید داشت، فرق می کرد.

شاهزاده‌خانمها همواره سعی می کنند که به حرم شاهی دعوت شوند، زیرا در طی هفت یا هشت روزی که در آنجا هستند غیر از تماشای مناظر جدید با هدیه‌های گرانبها مراجعت می کنند. شوهران نیز از فرستادن شاهزادگان، به حرم شاهی خشنود بودند، زیرا از این راه می توانستند مطالب مورد نظر خود را به اطلاع شاه برسانند و با به قدرت و ثروت خود بیفزایند.»<sup>۲</sup>

یکی از مسافران و جهانگردان فرانسوی به نام تاورنیه، مناظر دیگری از وضع دربار

۱. سفرنامه پی یترود، بیبین، ص ۴۴۶ (به اختصار).

۲. د.ک: سیاحتنامه شاردن، ج ۸، ص ۳۹۱.



سلاطین و سقوتیت زنان ترسیم می‌کنند: «در ایران، زنان زیبا با رنگهای مختلف دیده می‌شوند که از اقطار مختلف بوسیله بازرگانان این رشته گردآوری می‌شوند. زنان سفیدروی را از لهستان و مسکو و چرکس و گرجستان می‌آورند. زنان زردپوست را از سرزمینهای مغولستان، و زنان سیاه را از نواحی «سیلند» و دریای احمر می‌آورند.

زنان ایران را، جز شوهرانشان کسی نمی‌بینند. زنان طبقه متوسط و پایین اجتماع فقط موقع حمام رفتن در خیابانها و کوچه‌ها دیده می‌شوند. آنها سراپای خود را با چادر می‌پوشانند و فقط بوسیله دوسوراخی که در برابر دیدگان آنها قرار دارد راه را تمیز می‌دهند همینقدر که کسی از خارج وارد خانه شود، دیگر زنها باشوهر خود غذا نمی‌خورند. زنها مدیر داخلی خانه نیستند بلکه وضع آنها بیشتر شبیه به وضع غلامان است. با کشیدن سیگار و قلیان عمر خود را سپری می‌کنند. آنان که غلام دارند از آنها برای سالیان بازو و زانوی خود استفاده می‌کنند، و جز این، تفریحی در زندان خانه ندارند.

به این ترتیب، همینکه دختری ازدواج کرد، در منزل معاشر و رفیقی جز زنان و خواجگان ندارد. مردان ثروتمند عده زیادی زن و غلام در اختیار دارند، و زنان زیر سلطه کامل شوهر خود زندگی می‌کنند.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

خواجگان، که در دستگاه زورمندان زندگی می‌کنند نیز دو نوعند: خواجگان سفیدپوست، که حق نزدیک شدن به زنان ندارند و اینها فقط سراقب نخستین درهای حرم هستند، و خواجگان سیاه‌چرده‌ای که قیافه‌ای مهیب دارند و به نگهداری داخل حرم سرگرمند.

هرگاه، زن اعیانی از خانه خارج می‌شد عده‌ای از خواجگان از پس و پیش او با چماق حرکت می‌کردند و مردم را برای عبور بانو به این طرف و آن طرف می‌رانند. وقتی که زنان شاه به بیلاق می‌رفتند، کسی حق آمد و رفت در آن مناطق و یکی دو فرسخ اطراف آن را نداشت. خواجگان سفیدپوست قبل از آمدن خاندان شاهی با چوب و چماق مردم را از آن حدود می‌رانند. اگر کسی را در مسیر بانوان به حال خواب یا بصورت دیگر می‌دیدند پیدرنگ می‌کشتند.

در ایامی که شاه‌عباس دوم در بیلاق بود یکی از فراشها بعلت خستگی مفرط به خواب رفته بود. وقتی که زن شاه به چادر قدم نهاد، سرد خفته را مشاهده کرد و فریادی بر آورد. خواجگان بیرحم چون بر سرد خواب‌آلود دست یافتند، او را فوراً به خاک سپردند. همچنین موقعی که شاه‌صفی، پدر شاه عباس دوم، با زنان خود در بیلاق بود، رعیتی ستم‌دیده نزدیک او آمد، تا عرضحال خود را به سلطان تقدیم کند، ولی شاه قبل از نزدیک شدن، وی را هدف گلوله قرار داد.

بطور کلی، وقتی که زنان شاه خواه در برف و سرما و خواه در نیمه‌شب، از شهری می‌گذشتند، مردم بینوا مکلف بودند که از مسیر آنها فرار کنند.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، زنان درباری و اشراف‌نفس، زندگی توأم با انزوا و محرومیت خود



را، با خودآرایی و حمام و ساز و آواز و قصه و نقل سپری می کردند. بنا به گفته اولناریوس «شاه صفی غیر از زنان قانونی، بیشتر از سیصد زن غیر عقدی در دربار خود گرد آورده بود؛ زیرا عمال او از اعزام هیچ زن زیبایی به دربار شاه خودداری نمی کردند. بزرگترین حکام و فرمانروایان آن دوران، زیباترین دختران خود را بستگان خویش را به پیشگاه شاه می فرستادند... ارامنه، که از عمال مخفی شاه بیم داشتند، برای نجات از این مخاطره، دختران زیبای سرزمین خود را قبل از سن ۱۲ سالگی به عقد اشخاص مورد نظر در می آوردند. شاه فقط یک شب را با یکی از این زنهای زیبا می گذراند و سپس آنها را به یکی از فرمانروایان و یا بزرگان درباری می بخشید.»

بطوری که شاردن متذکر شده است: «زنان مشرق، غالباً از راه طبق زدن اطفای شهوت می کنند. من غالباً از اشخاص مختلف شنیده ام که آنها از راههای غیرطبیعی برای فرو نشاندن شهوت خویش، اقدام می کنند، و معمولاً آنها را از این کارها باز می دارند، زیرا معتقدند به این ترتیب از زیبایی آنها و حساسیت شهوی و جنسی آنها، در برابر سردان کاسته می شود. زنانی که در سرای سلطانی زندگی می کردند، حکایات عجیبی از چشم و همچشمیها، حسادتها، دروغگوئیهای زنان درباری، حکایت می کنند. آنها متقابلاً از خطاها و اعمال ناروای یکدیگر سخن می گویند و اسرار نهان رقیبان خویش را بر ملا می کنند زنانیکه از برکت زیبایی رقص و آواز خوش مورد عنایت سلطان قرار می گیرند بیش از دیگران هدف حسادت زنان عادی واقع می شوند.» آنچه گفتیم بیشتر، از مختصات زندگی زنان اشراف حکایت می کند. سردان طبقات متوسط نیز، بر حسب قدرت مالی که داشتند از تعدد زوجات استفاده می کردند. زنان وابسته به طبقات متوسط در مقابل کارهای عادی روزانه که انجام می دادند از تحرك و آزادی بیشتری برخوردار بودند. بیوه زنان و زنان مطلقه آزادیهای بیشتری داشتند و کسی دنبال آنها سخن نمی گفت.

منعه یا ازدواج موقت: منعه که در ایران و ممالک شیعه مذهب معمول است در آغاز اسلام نیز رواج داشت، ولی بعدها علمای اهل سنت این عمل را ممنوع شمردند. بموجب مقررات شرعی، در مقابل مبلغ معینی، زن برای چند دقیقه یا چند سال در اختیار مرد قرار می گرفت. در قرن اخیر، در نتیجه تحریم بردگی و از بین رفتن غلامان، صیغه، چون بسیار سهل-الحصول است و از طرفی زن صیغه ای از سزایای ارث و غیره استفاده نمی کند، این تمتع نیز مورد توجه طبقات سرفه قرار گرفت. و غالباً سردان متمول غیر از زنهای عقدی، یک یا چند زن زیبای صیغه در اختیار داشتند، زن صیغه پس از جدایی از مرد، تا چهل روز حق ندارد با مرد دیگری نزدیکی کند.

غیر از زنان صیغه ای که اغلب فرق زیادی با فواحش نداشتند، عده ای دیگر از زنان که به کار مطربی، نوازندگی، خوانندگی، و رقص اشتغال داشتند از آزادی کامل برخوردار بودند، و غالباً در مجالس جشن و سرور و اعیاد و عروسیهای اعیان و اشراف شرکت می کردند.

بطوری که شاردن نوشته در سال ۱۶۳۷، هنگامی که سفیر دوک هلستاین<sup>۱</sup> به قزوین قدم می گذاشت، در پانصد متری شهر، ۱۵ زن جوان با البسه و تزئینات فراوان که از طلا و نقره ساخته شده بود به پیشوا سفیر آمدند. آنها با گردنبندها، وانگشتریها و گوشواره های گرانبهایی که داشتند، به خواندن و نواختن موسیقی مشغول بودند، و تا نزدیکی شهر از مهمانان بدرقه کردند. بطوری که شاردن یادآور شده است در تمام بهمانیهای مجلل و پذیراییهای رسمی، از رقاصان دعوت می شد، و آنها با ساز و آوازه های خود و نقشهایی که ایفا می کردند صحنه های عشقی را نمایش می دادند. بازیگران معمولاً در سه پرده نقشهای خود را انجام می دادند. زیباترین پسران و دختران کارهای هنریشگی را عهده دار بودند. رقاصه ها بطور دسته جمعی می رقصیدند، و در رأس آنها یک رقاصه بالنسبه سن رهبری جمع را به عهده داشت؛ یعنی آنها را از گوشه و کنار شهر برای شرکت در جشنها جمع آوری می کرد. سپس شاردن، به گرانی نرخ فواحش اشاره می کند و می گوید با این که در ایران داشتن زن عقدی و صیغه و داشتن کنیز شرعاً و عرفاً بلا اشکال است، باید نرخ فواحش بسیار ارزان باشد، و حال آن که در ایران پیش از دیگر کشورهاست.

فواحش غالباً جوانان ارتش و نجبا و اشراف زادگان را به فساد و تباهی سوق می دهند. کسانی که عاشق زنان فاحشه و بدکار می شدند به آسانی از چنگال آنها خلاص نمی شدند، بلکه تا پولی در بساط داشتند ناگزیر بودند در راه معشوق خرج کنند.

رقاصه های حرفه ای تنها ایرانی نبودند بلکه از سرزمین هند نیز عده ای رقاصه به ایران آمده بودند که از لحاظ هنرمندی، زیبایی چهره، و زینت آلات زنانه بسیار مورد توجه شاردن قرار گرفته بودند. این هنرپیشگان که غالباً از راه فاحشگی و خودفروشی نیز سود کلان تحصیل می کردند، معمولاً در پایان عهد شباب توبه می کردند و برای زیارت به مکه می رفتند و در مراجعت، به کارهای خیر می پرداختند. البته تمام رقاصه ها از لحاظ ارزش هنری یکسان نبودند. بسیاری از آنها در کوی و برزنها زندگی می کردند و با گرفتن مبلغی ناچیز هنرنمایی می کردند.

بطوری که شاردن نوشته: در نزدیک مدرسه صفوی، محله ای است مخصوص فواحش که چند کوچه و چند کاروانسرا، در اختیار آنهاست. اشخاص نجیب و شرافتمند ازین محله عبور نمی کنند. دوازده هزار زن فاحشه در اصفهان تحت حمایت دولت زندگی می کنند؛ غیر از این عده، عده ای از زنان فاحشه بطور محرمانه در محلات اصفهان زندگی می کنند.

شاردن می گوید: «دختران حرم به علت آنکه اگر صاحب فرزند می شدند، فرزندانشان کور یا کشته می شدند (برای اینکه رقبایی برای جانشینی شاه پدید نیاید) اغلب از هم بستری ابا می کردند. «شاه عباس ثانی به دخترکی پیغام داد که به خوابگاه او بیاید و او عذر آورد که دچار علت زنانگی است. به دستور شاه، دختر را معاینه کردند و معلوم شد دروغ گفته است. دستور



داد او را در یک بخاری دیواری انداختند و اطرافش هیزم ریختند و زنده زنده سوزاندند.<sup>۱</sup> تاورنیه این روایت را در جایی در مورد سه زن آورده است، و می‌گوید: «خواجه‌سرایان را فرستاد آن هر سه را حاضر کردند، و چون زمستان بود آتش بسیاری در پیش شاه افروخته بودند. حکم کرد تا آن بیچاره‌ها را در آتش انداخته بسوزانیدند. بعد شاه رفت و راحت خوابید.»<sup>۲</sup> تاورنیه در جایی دیگر، از سوختن زنی غیر از این سه زن صحبت می‌کند و می‌گوید: «خواجه‌باشی به حساب اینکه شاه این زن را خیلی دوست می‌دارد و ممکن است فردا پشیمان شود، او را نسوخت. صبح که شاه بیدار شد، پرسید: چه کردی؟ گفت: اجرای فرمان را به امروز موکول کردم. شاه فوراً امر کرد. خواجه‌باشی را در آتش انداخته سوزاندند و آن خاتم را عفو کرد.»<sup>۳</sup>

زنان: سانسون، که در زمان شاه سلیمان به ایران آمده است، می‌نویسد: «در قصر سلطنتی، هشتصد زن زندگی می‌کنند. اگر چه مخارج زندگی تمام آنها را شاه می‌پردازد ولی همه آنها، زن شاه نیستند، و شاه با تمام آنها رابطه ندارد... اینها در قصر سلطنتی تربیت می‌شوند تا شاه آنها را شوهر بدهد...»<sup>۴</sup>

زنان ارمنی: کارری در سفرنامه خود، وضع زبان ارمنی را در عهد صفویه، چنین توصیف می‌کند: «زنان ارمنی غالباً زیبا و ملیحند و در پسی زیبایی تصنعی نیستند؛ سر خود را با چارقد کتانی سفید می‌پوشانند و گوشه‌های آن را زیر چانه خود محکم می‌کنند، اغلب یک رشته گیس دارند که توی کیسه کوچکی از سخمیل سیاه روی شانۀ خود می‌اندازند، زنهای بسیار متمول، زینت آلات زرین و مرصع نیز به کار می‌برند...»<sup>۵</sup>

کارری در سفرنامه خود، به سوئیت اجتماعی زنان درباری اشاره می‌کند و می‌نویسد: طبق یک سنت بسیار زشت دربار ایران، که واقعاً عجیب و باورنکردنی است و دلیل یک نوع بربریت است، پادشاه می‌تواند کنیزکان مورد علاقه خود را به میل خویش، به اشخاص بسیار پست ببخشد... شاه سلیمان یکی از زنهای خود را از سر خشم به گازی بخشیده بود، چند روز بعد نادم شد، عشق زن بر سرش زد احضارش کرد و حسودانه پرسید: شوهر تازه را بیشتر دوست داری یا مرا؟ زن پاسخ داد: شوهر شرعی و قانونیم را. شاه خشمگین شد و فرمان داد او را در رودخانه بیندازند، اما زود پشیمان شد و فرمان اجرا نشد. بعد دستور داد او را زنده زنده بسوزانند. خوشبختانه این بار هم زیر فرمان خود زد، اکنون آن زن در حرمسرای شاهی است.»<sup>۶</sup> الثاریوس، که در عصر شاه صفی به ایران آمده، گوید: «زنان ایرانی هرگز در کوچه‌ها روگشاده نمی‌روند، بلکه در حجاب سفیدی مستورند که تا زانو پایین می‌آید، و فقط شکافی در مقابل چشمان خود باز می‌گذارند تا بتوانند پیش پای خود را ببینند. در سفرنامه ژ. دو تونو آمده است که هنگامی که زنان ایرانی از خانه بیرون می‌روند، دار، وندار، با حجاب یا کفن بزرگی از پارچه سفید بسیار نازکی پوشیده‌اند... که جز چشمان، همه جای بدن آنان پوشیده است.

۱. سیاحتنامه شاددن، ج ۱۸، ص ۸۳-۴۸۲.  
 ۲. سفرنامه سانسون، پیشین، ص ۱۲۱.  
 ۳. سفرنامه کادزی، پیشین، ص ۱۰۱.  
 ۴. همان، ص ۹۰ (به اختصار).  
 ۵. سفرنامه تاورنیه، ص ۵۰۸.

اولیویه، سیاح و طبیعیدان، در کتاب خود (۱۸۰۷ - ۱۸۰۱ م.) می‌نویسد: «زن ایرانی هنگام خروج از منزل، با روپوش بزرگ ابریشمی یا با پارچه پنبه‌ای درشت‌تری، خود را می‌پوشاند. زنان طبقه سوم پارچه پنبه‌ای رنگین به کار می‌برند.

در دوره فتحعلی‌شاه و پس از آن، چادر خارج از منزل به رنگ سیاه یا بنفش بود که آن را روی چاقچور به سر می‌کردند، و صورت را با روبنده می‌پوشانیدند. در دوره ناصرالدین شاه نیز چادر و چاقچور باقی ماند. گلابتون و زری دوزی، یک‌چند در اطراف چادر معمول بود. بعدها روبنده، جای خود را به پیچه داد. پس از رفع حجاب در ۱۳۱۴ ه.ش. به سرکردن چادر، بین زنان روشنفکر بکلی منسوخ گردید.»<sup>۱</sup>

تاورنیه در مورد زنان ایران می‌نویسد: «آنان لباسهای خیلی فاخر می‌پوشند. لباسشان یکسره است و با لباس سردها اختلاف زیادی ندارد. کلاه کوچکی به شکل برج به سر می‌گذارند، کیس و نشان را می‌بافند، روی شانها می‌ریزند، و یک زیر شلواری هم مثل مردها می‌پوشند که تا پاشنه پا می‌رسد. کفشی آنها نیز با کفش مردها فرق چندانی ندارد.»

زنان یزد: تاورنیه در سفرنامه خود نه تنها از منسوجات و پارچه‌های زربفت یزد بخوبی یاد می‌کند، بلکه می‌نویسد: «در سراسر ایران، زنهای یزد به زیبایی و صلاحیت مشهورند، و مردم سی‌گویند برای تأمین سعادت، زن یزدی، نان ایزدخاص (ظاهراً ایزد خواست) و شراب شیرازی ضروری است.

نان‌گندم زخاک ایزد خاص زن یزدی شراب شیرازی»<sup>۲</sup>

زنان مازندرانی: پی‌پترو در سفرنامه خود، راجع به زنان مازندرانی چنین می‌نویسد: «زنان و مردان مازندرانی دارای چشم و ابروی سیاه و سبزه‌های شکی هستند، و بخصوص، زنان در نظره‌ن زیبا جلوه می‌کنند؛ زنان این منطقه برعکس زنهای مسلمان دیگر هیچوقت چهره خود را نمی‌پوشانند، و از حرف زدن با مردان استناعی ندارند و مانند مردان، این دیار در برخورد، بسیار مؤدب و سهربان هستند. همگی مردم این منطقه، در برخورد بسیار مؤدب و سهربان هستند، و دوست دارند خانه خود را در اختیار مهمان قرار دهند، و در قبال او با کمال ادب و رأفت رفتار کنند.»<sup>۳</sup>

زنان قزوین: پی‌پترو در سفرنامه خود، از زنان قزوین یاد می‌کند و می‌نویسد: «زن در کوچه‌های قزوین فراوان است ولی همه پیاده هستند و روی خود را پنهان می‌کنند، و چادرهای آنان خیلی ارزان قیمت است. بسیاری از بانوان طبقات عالی نیز در حالی که لباسهای فاخر در زیر بر تن دارند، برای پنهان کردن شخصیت خود، چنین چادرهایی بر سر می‌کنند. زنان نسبت به مردان این رجحان را دارند که می‌توانند طرف مقابل را ببینند و خود دیده نشوند، در حالی که مردان متقابلاً قادر به این کار نیستند...»<sup>۴</sup>

آخرین سلاطین صفویه، در شهوترانی به هیچ اصل اخلاقی، اجتماعی و مذهبی پا بند نبودند و برای مردم بینوا، چنانکه اشاره کردیم، مقررات و نظامات شدید و وحشیانه‌ای وضع

۱. دایرةالمعارف فارسی، بیسن، چادر».

۲. همان، ص ۱۹۹. ۳. ص ۱۶۳. ۴. همان، ص ۲۹۵.



کرده بودند، ولی در دوره افشاریه، در نتیجه عدم مداخله شدید روحانیان در امور سیاسی و اجتماعی، از قید و بندهای سابق اندکی کاسته شد و باروی کار آمدن کریم خان زند، مردم نفس راحتی کشیدند؛ چه کریم خان در دوران کوتاه قدرت و فرمانروایی خود، هرگز گرد تعصب نمی گشت و سردی حقیقت بین و صریح بود. مطلبی که ذیلا از کتاب «مستم التواریخ نقل می کنیم، به فرض صحت، نمودار واقع بینی و عقل سلیم این شهریار دادگر است.

«کریم خان زند که پادشاهی حکیم منش و فیلسوف روش بود، قبل از مسافرت آذربایجان، با خود گفت، لشکریان من که همه عذب و سست شهوتند ممکن است به هر سرزمینی که وارد شوند، سزاحم زن و فرزند و

اهل و عیال مردم شوند. برای جلوگیری از این امر، یکی از مجتهدان نامدار را به حضور خود فرا خواند و به او گفت، برای جلوگیری از تجاوز سربازان به نوامیس مردم، می خواهم فوجی از فواحش با سپاهیان خود ببرم، آن فقیه گفت... نعوذ بالله از چنین بعصیتی، استغفرالله. هرگز این فعل زشت را از قوه به فعل میاور که در جهنم مخلد خواهی بود. آن والا جاه به وی فرمود: سمعنا و اطعنا. اما از شما خواهش آن داریم که چهل روز و شب سهمان ما باشی و از سرای ما بیرون نروی... روز و شب اطعمه و اشربه سازگار خوشگوار بسیار از برایش می آوردند. چنان شهوت بر آن عالیجناب غلبه و استیلا یافت که آب و آتش را از هم فرق نمی نمود. در شب پنجم، دیوانه وار مانند سستان بی اختیار از جامه خواب بیرون آمد، به جانب طویله روان شد و عمود لحمی خود را بر میز شحمی ماده استری فرو کوفت. ناگاه سگی که در آن طویله بود، عفاغف کنان دوید و پای آنجناب را برگرفت و بر کند.

آن جناب بیهوش بر زمین افتاد. قاطرچی از خواب بیدار شد، پنداشت که آن جناب دزد است، با پارو او را بسیار زد و های و هوئی بلند شد و چراغی آوردند، و نیک ملاحظه نمودند و آن جناب را شناختند و از کرده خود پشیمان شدند، و از آن جناب بسیار عذر خواستند.

چون این خبر علی الصباح به والا جاه کریم خان هوشمند رسید، بسیار خندید و آن جناب را با کمال عزت و احترام احضار نمود و بسیار تعظیم و تکریم نمود و از وی پرسید: بر شما چه عارضه ای روی داده؟ آن جناب از خجالت از جواب فروماند. والا جاه کریم خان به آن جناب فرمود، ای پیشوای اهل اسلام، از آنچه بر تو رو داده، ما فعل مباش که قاطبه بنی آدم در دست شهوت اسیر می باشند. ما خود در حالت اضطرار با حیوانات نزدیکی نموده ایم، و الان با وجود آنکه حوری و شان بسیار در حریم ما می باشند، باز طالب خوینتر و بهتر می باشیم... در احادیث وارد شده، که حضرت داود با وجود نبوت و نفس قدسی نود و نه زن داشت و عاشق زن برادر خود شد و بحیلت، برادر خود را به هلاکت رسانید و زنتش را ضبط و تصرف نمود.

آن جناب از سخنان والا جاه کریم خان هوشمند خوشحال شده به خدمتش عرض نمود که بر من علم یقین حاصل شد که تو پادشاه و ظل الهی و نیز حکیم و فیلسوفی هستی، و در این زمان، عقل کل می باشی و در امور پادشاهی صاحب فکر بکر و رأی صواب و اجتهاد می باشی. هر کار که می کنی درست و راست و بی عیب است... عقل ما در امور سلطنت، ناقص و قاصر است... غرض آن که والا جاه کریم خان جم اقتدار و کیل الدوله در حضر و سفر با مویکب خود

بر سبیل ضرورت افواج فیوج، فواحش بسیار بجهت لشکریان می داشت، و سولیان شهر آشوب و دلربا و ارباب طرب، با اردوی خود در همه جا می برد.<sup>۱</sup>

ملکم که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده است، می نویسد که موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان در ایلات به مراتب بهتر از وضعی است که زنان شهرنشین دارند. طلاق در بین ایلات کمتر اتفاق می افتد، و زنان بعلت زحمتی که می کشند در چشم مردان عزت و احترام بیشتری دارند. در عروسیها سرد و زن قبيله حلقه زده می رقصند، و اسرا با حضور خود در مجلس عروسی، افراد قبيله را، شادمان می سازند.

غذای مردان و زنان ایلات نان خشک سیاه، دوغ، شیر، گاهی مقداری گوشت است. سلکم شواهد و دلایلی از شجاعت و قهرمانی زنان ایلات ذکر می کند و مخصوصاً هنراسب - سواری زنان و دختران را می ستاید، و می گوید افراد ایل به یک زن قناعت می کنند، و کمتر دیده شده است که کسی دو زن بگیرد. صیغه کردن زن را عملی زشت و مکروه می شمارند. کلیه فعالیتهای اقتصادی عملی، به دست زنان انجام می گیرد، و مردها عمر خود را غالباً به شکار و تفریح می گذرانند. همینکه مردان از نظر اقتصادی وضع مناسبی پیدا کردند، مانند شهرنشینان به عیاشی و شهوترانی می پردازند.<sup>۲</sup>

در ترانه های عامیانه ای که کوهی کرمانی گرد آوری کرده است، به علائق وابستگی - های روحی مردان و زنان اشاراتی هست، از جمله:

خر لنگک و زن زشت و طلبکار  
خودم دولتم خر لنگک و طلبکار

خداوندا سه درد آسند به یکبار  
خداوندا، زن زشتم تـسـووردار

بنسایم هر دوسون منزل به منزل  
منم ناسم که دور افتادم از دل

شتر از بار سی ناله من از دل  
شتر ناله که من بارم گرونه

به آسونی نمیتونه کسه دست  
همون راه محبت کسی توان بست

کسی که با کسی دل داد و دل بست  
اگر آسند شدن را ره ببندند

خود دلبر نشستم گوش درگوش  
مرا یاد و ترا بسادا فراموش

خوشا دوش و خوشا دوش و خوشادوش  
خود دلبر جناغ اشکسته بیدم

مشال سار و عقرب میزنه نیش  
همش یاد میکنه از شوهر پیش

زن بیوه اگر قوسه اگر خویش  
اگر خرجش کنی سرغ و سما

۱. دستم التواریخ، ص ۳۰-۳۲۹ (با اختصار).

۲. د.ک: تاریخ ایران ملکم، پیشون، ۲۳، ص ۱۹-۲۱۸.



مسامونون زمونه مفلسم کرد  
قباى نو نلدارم تا بپوشم

طسلا بیدم همانند مسم کرد  
قباى کهنه خوار بجلسم کرد

بگفتم ساربونا بار بنداز  
ببنداز باره‌های اشتران را

به پشت قلعه دلدار بنداز  
به نزدیک سرای یار بنداز

دو زلفونت دو مار خفته برگنج  
چو ماه چارده، تارخ نمودی

به زیر پیرنت یک جفت نارنج  
سکندر مات شد چون شاه شطرنج

به قریون دو چشم سورمه ریزت  
اگر یک بوسه نذر مانمایی

دو دستم روی بستونای عزیزت  
نبینی داغ کاکای عزیزت

الا دختر ترا عاشق هزاره  
لبت یاقوت سرخ آبداده

فراوون عاشقت از هرکناره  
سرت نازم که ابروت دسب‌ساره

الا دختر نقاب بسته داری  
ازین گل دسته‌ات، یک گل به‌ماده

به زیر چادرت گل دسته داری  
که صد پیر و جوان دلخسته داری

اگر یار سرا دیدی به خلوت  
گریبون من از دست تو چاکه

بسگو ای بیوفای بی‌مروت  
نخواهم دوخت تا روز قیامت

در دوره فتحعلی‌شاه، همینکه اوضاع، کمابیش تثبیت شد، فتحعلی‌شاه به عیش و عشرت پرداخت، و مانند دوره صفویه، زنان زیباروی را در سحوطه در بار زندانی کرد.

به حکایت «روضه‌الصفا»: «حرم عفت توأم از تمام ممالک بحروسه، از بخدویه و خدسه و منتسبان مخدرات، همانا از ده‌هزار افزون بوده‌اند ... بعضی شبها ... چهل تن از نسوان صبیحه با لباسهای رنگین... در مجلسی خاص، مهیا و آماده بودی، چنگ و رباب و بربط و نای ایشان، چرخ زهره را به رقص آوردی... زیاده از پانصد کس خواجه‌سرای... در زیر حکم سنجهرخان معتمدالدوله... به سحارست و محافظت آنها در سفر و حضر می‌پرداختند...»<sup>۲</sup>

درحالی‌که آقا محمدخان و خاندان او بهیچ وجه، اهل این نوع تعیشت و تن‌آسایبها و مفساد نبودند.

فارستر، جهانگرد و محقق انگلیسی، در کتاب خود به اسم مسافرت از بنگاله تا انگلستان می‌نویسد: «جیران، زوجه محمدحسن خان قاجار و مادر آقا محمدخان، از زنهای برجسته جهان بود و در تاریخ جیران زنی زیرک و نابغه بود»